| | | |
|---|---|---|
| cm 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 | | |
| INCH 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 | | |



بحر طویل — بسم الله الرحمن الرحیم — جوهری

طوطی خوش سخن منطقه گویا است بتحمید کریمی که سر زلف عروسان سخن را کند
از شانهٔ اشعار پریشان و سرو کاکل خوبان چمن را کند از پنجهٔ اشجار نمایان و ز آثار
بدیع قلمش طرفه دلیلی است که سر لوح زر خورشید منور زده بر قائمهٔ اطلس تذهیبی و
ترصیع و والای زرافشان و طلاکوب معلای و مطلای مقرنس و کشید از رقم
صنع بر این حاشیه چون نقرهٔ مضمار بیاض از صبح یکی جدول ما کرده و قرصی و
محیطی متساوی و نمودار شفق شام یکی دایرهٔ احمر و شنجرف و قوسی و طلایی که اگر مرکز پرگار
بر این گرد سراپرده بگردد سر مویی نشود بیش و کم و میل و تفاوت نکند شمه از حکمت بالغهٔ
وحدانیتش اینکه بر این سقف زراندوده هفت منظرهٔ کاخ و شش در بند و دوازده دروازه
و یک قلعه که آید بنظر کاغذ خوش مهره فشان دو ورق بر ورق ابری افلاک و چشمانه
در نگین دو رنگ عرض حسی و ذهنی و خیالی و بیاضی و سویدا و هویدا و شب و روز
مقوای چهار آینهٔ لوحی و شیرازه و ستاره از نسیم قوس و قزح و تخته زرین و دم

بر



بر عرش بساط شرف و کرسی و مجموعهٔ امکان و بروج و از شعشعهٔ مهر جهان تاب فروغ
نظر روشن مهتاب و دوم شعلهٔ برق و غریو نفس رعد و سیه خیمهٔ ابر و دو دیباج
باران شمیم گل فردوس نکهت رضوان و دگر مجمرهٔ عاقبت که کند جلوه بود ذره از حکمت
ابداع که تفصیل و ذکر او را اگرم نشاه و بزرگی ز جلال و جبروتش که اگر مرصع سخن را تر
کف ابر نه خوش ترزدی لطف و زر معانی نشود انجمن قطره در انجمن رشته نازد
بر نسیم بگسلد و حقه دو نوش بهم سبحه بگردن فکند از شوق رشاد و بر گفتار کند

پهن کف حمد و ثنا را بنبند و ویم صانع کون و مکان خالق وهاب
قدیمی که اگر قرص سفیداب قمر رنگ درخشان زراندود و شعاعی از صبح
شفق قطعهٔ نیلی رخ فیروزه نمود و ز زحل رنگ حبش طلعت زنگی صفت عنبری
آسمانی نسیمه فام خطایی دم شب را بمیان صدف ماه بانگشت زجاجی دم
مشعل صفت و شعله فشان نفس مهر جهانتاب نمی کرد و علی مصدر ادراک نمی تاب
و این دایرهٔ مرکب هیولانی انسان که مجموعهٔ ایجاد و در او صفحهٔ امکان رقم هیئت
ترتیب نه و صغیر و کبیر و بدیع همه آثار عجایب و اگر رشتهٔ کتاب مشعشع تن و
یکرنگ دُرفشان و گهر پاش دو دررریز و شمر را بصفا بخش و جلا در ضیا گستر

نور

نورانی خورشید فلکرا از جان قلم شعشعه بر سر تحفه مرجان حقیقی وشمع یاقوت مذاب
نظر ماه مینی یافت که اوراق پریشانی جن وملک ووحش ودد ودام شیرازه
جمعیت ایجاد درین صحیفه پر دائره می بست تبارک وتعالی وتقدس زهی کیمیه
عمارات وجود بشر پیرایه وضع نمود از گلستان ارم ساخته از سرو وقد وقامت
شمشاد وسبزه گل وزلف عروسان دوگیسو ونهالی گل شب بوی دور زلف
ورق برگ شقایق رو وابرو وگل ونرگس وچشم ودر سبزه خط وورق لاله رخسار و
خیابان دماغ وگل سرخ وصدو سر حوض لطیف ودهن نای غلطان زبان و در
ناشکفته دندان وگلابه زنخدان وبه غبغب ونسرین بناگوش وگل محک خال و
صدف صافی گوش وعلم ورق صاف قلم گردن ولیموی پستان ومیان
چمن سینه وسرچشمه ناف وگل به پنج برگ ساعد موزون ونهال چمن آرائی
جان بخش سخنی پرور موزون که گند واله وآشفته وحیران نقش باد وصبا

**بند سیم** بعد حمد ملک فرد دماغ سخن از نعت رسولیت معطر کردیان
نمکینش **انا الملیح** چرا از چاشنی شیره جان داد زبان شکر فیض بیان
**انا افصح** وسخنهای ملیح احد لم یزل قادر بمثل ونشان واده اوج فصاحت





کهر تاج فصاحت در دریای رسالت گل بستان جلالت ثمر باغ حقیقت کهر تاج
شریعت بدر راه طریقت شند وسید عالم خلف ارشد آدم ودر بحر حقایق
شرف خلق وخلایق سبب خلقت افلاک گل گلبن لولاک شه مسند ایمان علم نصرت
عرفان دنیت شاه معظم بلقب خواجه عالم سمان صلصب رتبت سبحان تاج ا
شه اعجاز نما واقف اسرار خدا معنی والنجم هوا سالک میدان غزا حاکم میدان
جر انا طق آیات هدی شارع احکام قضا احمد محمود مسمی محمد تم که خدا مدحت او کفته
بتوریة وانجیل وزبور وصحف مصحف ووالشمس اشاره بهست ز روی وی والیل ز موی
وی وطه اثر دین مبین وی الیس چ صفاتش یکی نقطه واقرع از کمالش چو یکی ذره
وقرآن شده ور وصف جنابش همه یک آیه شه عرش سفر فارس میدان فلک
شاه ابوجهل کش وماه شکاف قرشی اصل وعدو بند کمند جهر وخورشید جمالی
که برانداخت بعالم اثر سامری ودیر وبت وبتکده ولات ومنات ومغ ومجوس
زنار کلیسا ویهودی ونصاری ومجوسیه وترسا ومعراج شده گشت روان ازره
الطاف معزز که بفضل دیگر اوراکم نشاد شواذیره کوشت که شوی پیره شرع
وی ودر حشر بناشی زکر وهیکه ندانند کمالش شناسند وبه سید درار وی

منور بعیان روی بدارد. **بند چهارم** چند شاهسواری و خوشا
عرش نگاری و فدای شب قدر که چنین مرحمه داری از حضیض کره خاک برنطایم
افلاک با هر ملک قادر باری چو دو ثلث از شب اسری بگذشت آمد امین
غرفه مینا بدر حجره آنشه سالار صدای پر جبریل و یک دست سر مرکب سر هنگ
فولادرگ و باد دوش خوش روش و دلکش و کوچک سر و پاکیزه و سیمین سم و طاوس
دم و بهمن سرین و نگین چشم و سهی گردن جبهه سیاره جبین و ملک صورت و
خوش هیات و پر فطرت و آهسته و آهو دو و عنقا رو و مرجان تن و قاقم بدن و
برق تن و سیمین ذقن صف شکن و بهشم خاره شکن و باد به پیمای قلم های فلک سای
ملک جای توانای مبارک پی و عالم طی نسرین کف زنبق کمر و لاله بنا گوش و
هر بر دکن و رقاص و سخن فهم و خرامنده و رقصنده و چالاک ظفر دایت اقبال
عنانی بدوش برق براق بروش کبک خرامی بیدن نقره خامی لصفا ماه تمامی
بکه بویه بدروی لقدم باد صبائی و معنبر خط و خالی و مرصع دم و یالی بدو
زانوی ادب بر در آنحجره براق آمد و جبریل بر در حلقه بزد اندر که سلام من
بیچاره بسرور خلقان جهان احمد مرسل صلوت بتو آورده ام ای شافع



امت قدمی برسر عالم نه و برخیز که سکان سموات همه منتظر مقدمت استاده
بکف شمع و بسر گرم جمالند شه ملک معارف نبی امی کی چه گهر از صدف حجره
برون آمد و گردید سوار از اثر مرکب فرخنده و در پی حضرت جبریل بصلوت
فرستادن و بمداحی آن گشت روان تا برسید آنشه والا بدر مسجد اقصی و
رسولان همه جمع آمده آنجا که بیکبار شنیدند صدای پر جبریل و دیدند و چه دیدند
که عالم شده نورانی و خورشید در آن شب شده طالع همه یکبار کشیدند ز جان
نعره صلوات فتادند بپایش که فدای سر موی تو شود عالم و آدم چه شود گر ز کرم
شافع ما باشی و درخواست کنی جرم فقیران نبی الله ز احوال یکایک چو برسید
و خبر یافت بمسجد شد و استاد با تجمع رسل کرد امامت که براق از سر شوق و شغف
شیهه زد و گرد روان آتش زد و بنباله چشم آنشه ابرار ز مسجد به برون آمد
و گردید سوار آن فلک سیر معراج روان گشت بیکچشم زدن داخل مرکز مه شد
قمر از آمدن شاه خبردار چو گردید ز سر کرد قدم بهر طبق نقره روان پیش آورد
و شد از سجده او بهره ور و گشت غلامی و با دیوان عطارد قلم لوح زر آورد
و برش تحفه و زد سجده و در چرخ سیم زهره پنهان شده مهتاب طرب پیش شد و

توبه نمود از عمل خویش چو در برج چهارم علم افراشت شد از خجلت او چهرهٔ خور
کاهی چو آورد یکی قرص طلا تحفه و زد بوسه بخاک قدم مرکب شاه و از آنجا
بسوی خانهٔ بهرام روان گشت چو مریخ خبر یافت همان لحظه ز کف خنجر خونریز نهان
ساخته و بگریخت بپایش در ازنگ و دو صد بوسه بخاک قدم آورده و بسعدتش
چو بخت و از آنجا بکاخ ششمین رفت چه شد مشتری آگاه بیاد و خامه بتعلیم عطا کرد
و روان گشت سر سید عالم بمقام زحل فهرست منتهی خویش نهاد قدم و گشت
غلامی ز غلامان کمین شاه جهان رفت ببالا و گذشت از فلک هشتم و طی کرد
حجابات و مقامات و گذشت از ملکوت و جبروت و کرهٔ اعظم و لاهوت
و گذر کرد بجائی که براق از روش خویش بعجز آمد و جبریل فرو ماند و شه تخت
لعمرک بسر رفرف نور آمد و بالا شد و دانا شد و هم راز خدا یکتا شد و گردید
شفیع همه امت و ببخشید خداوند بدو جرم و خطا را و عطا کرد بدو افسر
لولاک و عبا کرد بدو و بشرف او حی و بیا کرد که یا سید طه تو ئی امروز حبیب من و
از بهر تو شد خلقت جن و ملک و آدمی و ارض و سما جمله طفیل تو و
فردا همه را واسطه خاطر تو عفو نمایم ز گناهان پس از آن شد طبقی ظاهر و



دروی قدحی شیر و یکی ماهی بریان و یکی سیب مصفای درخشان شه دین خورد
از آن ماهی و شش گشت بفرمان خدا سیب دو تا گشت یکی را شه کونین چه برداشت
یکی گشت نهان از نظر احمد و برخواسته شد حوری و بی یافت اجازت
ز سفر خرم و خوشحال ز معراج چه برگشت بعرش آمد و میخواست که در قائمهٔ عرش
کند سیر یکی شیر هژبر افکن و خوش صورت و پاکیزه و رخشنده و مطبوع سر راه
بر آن شاه گرفت از ره تمکین شه دین گفت که مقصود تو از راه گرفتن چه و مانع
شدنت چیست که ای شیر غضنفر فر از دو در خوش صورت و پاکیزه و مطبوع کجا
ستم امروز در اینجا شده حیثه عرفان ملک العرش مرا دو ره کرده و یک تحفه
توقع ز تو دارم که بمن بخشی و در عرش مرا کام روا سازی و از آن تحفهٔ رسول
مدنی گفت و هم از انگشت بشیر و به من باز بیفکند در آن خاتم رسل خاتم خود را و سرا
نو انگشت و سلطان رسل آمد از آن غرفه علیا بدر حجره چه فارغ ز ثنا و شد
آمد بدر حجره او شیر خدا صاحب شمشیر و و سر خواجه قنبر که مبارک بودت
رفتن معراج سموات و چه آوردی از آنجا تحفه گفت بتوفیق و چه شد ثمیه بیکبار
براقی سمن از آن مانده و مردانی پسندیده از رسول عربی دید در انگشت





علی خاتم خود را که در آنجا باشد داد و باز زد علی دست ید الله بتجلیب و در برآورد

همان نیمه سیبی که بنهاد بهشت در آن پرده دگر دید باین دیگر نهی و بحرف روان

سوی هادی را **بند پنجم** ای محب علی و آل رها نه بگشا دیده ببین

مرتبه حیدر را در دره خیبر شکن صفدر والاکهر یحیی عیسی دم و موسی قدم ذوالکرم

بوالحسن آن صاحب شمشیر دو سر قوت بازوی دلیری شه دین شاه اولوالعزم

اولوالامر ولیعهد پیمبر ولی حضرت داور که بیفکند ز شمشیر دو سر پاره تن عمرو

سر از میدان عمرو دو تا ساخت ز صمصام تن حیله شام فروبست پیر برسد

اسکندر و در ملک حبش بنده خود ساخت ز جان قنبر و شد در حرم خاص

خدا محرم و گردید در آنجا متولد زره قدر به بیمار شفا داد و به در ماند و عطا داد و

شد از حکم خدا امیر اعظم اسلام وی و خواهد بجای نبی هاشمی و گشت عیان

در شب معراج به پیمبر و حرفی که شنید از صمد فرد هم از دوستی حیدر و برگشت

به همه شه دین خسرو والاگهر و پادشه خاور و از خاک پس از سیصد و چهل سال

بفرمان وی آمد بجهان حجت و عقد اخوت به رسول عربی بست به بحر العلوم جهان

علی کرد و گذشت از سر عطا دشتر گوهر ذخیره و یاقوت و جمان یکی و نیک





سنگ چهل اشتر بحی دو کوهان و خریدار ز سر لطف ز جبریل یکی نامه و لعل و جنت

مسکال عطا کرد بیک سائل مسکین به حلم ز دو صف معرکه بدر و بهم ز دو صف صفدر

احمد را و بیک حمله که بر عمرو بن عبدود زد احمد یکی تیغ که چون مره بن قیس

که از ضرب دو انگشت دو نیمش زد و یکموی ز یک خیمه دیگر بعیار خرد و فهم ذرنگ

میل و لعاویت بند و کرد خلاص از ضرر شیر زبان یکه و بنهاد به پابان جهان

حضرت سلمان پس از سیصد و سی سال بداد دگر دسته ریحان و به بالای سر و نی

مشکل دوران شد از حل و چو موسی ید و بیضا ز معجزه آثار نمود و ز دم بیل زره

ساخت چو داود و بسائل که ز کرم وقت رکوع آن شه دین خاتم خود را و در حیثی

ز ستون کرد نمود از پی آن نار و ز نور عسل گرد چنانی که ز سر و ز سر هیزه دو نخی بکند

که بر خیبر از اینجا و به این پیر خزین دادگی کافد و تقلیقه و نامی و فرستاده ز سر خیبر

که بر گرد از این منزل و آن شیر روان گشت بصد عجز ازان کوه روی و در رست آنیه

در آن روز که از آدمی جای نه اثر بود نه نامی گه تف دیو بهم بست و بهصد گز ازان

خندق پر آب عمیق از دو قدم جست و در حمت نظر افکند بر آن نخل و بر آورد

از آن میوه شیرین بفکند چو ب و نمود از در و برکند با انگشت مبارک در فولاد

زور وارزه حلیز فرو کند زمر بخه همه ریش از آن معاویه بخش وبهم صلح وصفا داد و
بفرمان خدا باز وکبوتر و به تسبیح خدا ذکرکنان بود به پشت پدر و در رحم مادر و
زآن پس اسد الله شجاعیکه از لالای سلاسل مهد چاه فرو جست ونمود آن همه
قلعه سحر ولی الله جواد یکه شب روزه گشود از قدح شیر و عطا کرد به سائل نان
جو و جبریل بیاورد یکی سوره به وصف کرم آنکه صفدر بد و دین نبی شوهر زهرا
مظهر شه دین صاحب شمشیر دو سر والی والا نسب و عالی عالی گهر حاکم دیوان
قضا اعلم حکام قدر آنچه بند رصد کون ومکان معرکه بر هم زن لشکر کش کل فرش
میدان در فتح قیصر شهبار بلند اوج سلونی گهر موج لدنی سر مردان جهان
عرف ابنای زمان کاشف لوکشف قائل اقوال خدا اول زین عشر و ثانی
پیغمبر و هم چارم موسی و مسیحا گهر و کان مروت و در دریای فتوت شرف
مذهب و ملت ملک انسی و جنی سبب دینی و عقبی قلم نسخه دین عامر معموره
دل باعث مجموعه کل عامل اعمال فعول نافع اسرار علل محیط آیات خدا جامع فضل
فضلا کاشف کشاف زمان آمر این کار که کون و مکان بانی دیوان قضا
قاضی قضات جزا شافع عصیان امم قاسم نعیم ... تاج مکارم





یم امواج معالم ابد ملک عجائب فلک علم غرایب پدر آدم خاکی خلف مظهر پاکی
گل بستان ولایت ثمر باغ هدایت علم فتح تیغ شه افلاک ترفع شه خاقان خدم
حشم حشم ارشد جبریل امین عارف آیات مبین پیش رو خیل خضر یامن اهوال خطر
بدرقه این دو امان محرم اسرار نهان بدر منیر فلک عرش سریر ملک بحر عطا ابر سخا
راه نما قلعه گشا پیر هدی زینت حماید وحی جوهر ذات بشری آیت حیات خضری
مهر جهان تاب و لا قبله ارباب صفا بدر اقطاب سبل و عطف محراب سبل قدرت
رزاق خدا عوعد غنی ابن عم و داماد رسول بدر مجد غرب میر امم شاه نجف قدوه
اصحاب کرم آنکه اگر نه فلک و هفت زمین داشت یکی حلقه بازوی ید الله
رجا کندی و افکندی از ... غیر صنعت اله بکانیکه ... اثر ... آدم و جن و ملک بود
و عقل و خیال و خرد و حسم و گمان زانکه علی سر الله است و کسی پی نبرد و خبر چه دارد

**بند ششم** سخن گستر نو طی شکرکن آن بلبل خوش نغمه چه چه زن زیبا سخن
نادره گفتار فصاحت نمش ورد کلمات حسن النطق مسیحا نفس موسوی آواز بلاغت
روش قابل و موزون و سخن سنج معمای پاکیزه بیان وتکمین حرف وگهر صوت
و غزلخوان و خوش الحان زبان آور و داود دم شاعر لیلاس بیان و متکلم صف خوش

خوش لب و سرشار و مسلسل سخن و منطقی و عارف و حریف و تلمذ روش و ورای کشل بند
که چون در صف میدان فصاحت گشتم تیغ زبان آب شود زهره ملک بدن
طوطی و دل در بلبل بطپیدن کند آهنگ و ز نشاط ابه گفتار شود مدعی سپید ه
کو لال بر پیچ و خم زند از معرکه خود در امه نباید کمند خرد بچرخود راست شود بر سر دیوار
خموشی و بند از گرد انگشت تعجب که اگر فضایلش امروز در این دور بدی انوری
سعدی و فردوسی و خاقانی در طور کلام کلمات خوش و رنگین و خوش آیند و شیرین
فرح بخش و دلکش و زنهار قلم و نامی مقبل قلم و تحفه و پاکیزه و مقبول شنیدی چه عجب
کر بندیدی ده برهمن و برهسم بر دری خامه اوراق کتاب و کتب و دفتر و دیوان
و دوات و قلم و کاغذ و اشعار و دبستان و دین را و سمار ا **بند هشتم**
هم انجو هر می نادره نظم که در وقت سخن چون در دکان معانی بگشایم رتماشای
در صنایع تحمید و عقیق سره نعت و صفای گهر منقبت و روشنی آینه بزم کلام آب
شود چشم فلک خیره و اشعار مرا که گل جان ساخته از دیده هر اهل بصری ضبط نماید نظری
از سر لطائف بیازار من آیند و ببینند که چون بحر لبالب گهر حمد چه شعاعف
درخشان چو سهیل یمنی بر سر هم ریخته از یکطرف و جانب دیگر در نعت رسول





عربی خوب و مصطفی همه چون لعل خندان یکی سلسله آویخته و خرمن ها قوت از منقبت
حیدر کرار منود و در یکجا نیز و از خوشه مروارید مدح ملک ملک سلطان روشن
و اتحی که گلستان جنانیست پر از لاله و گلهای خوش آمیده و خوشبو و ملون
و معطر که شگفته است یکجا و قرائن قصائد او و صفایش اصداء آیش و خوبی تجانیس لفظی
لطیفی که بود مطلع آواز نشاء داری مطبوعی و مقبولی و خوبی و رنگینی و خود جهت قطع و
بهر مصرع از نافه آهوی ختن تاج و فرستاده و هر بیت را فرد شکر ریش مال مشک خطا و ایغ بهاد
چو بستان خرم حسن تماشا روی و سیر نمائی بنگر از لاله حسرت گل امید و ست تخیلی گلزار
حقیقت بنگر از غنچه بهجه بدیعی و بهار لطف مطالعش مطلع نطق منطقی و نحوی و صرفی و
نظر لات و معانی و بیان و ریاضی و هیولائی و فقه و حکم و موعظه و هیئت و طبیعی و قیاسی و جر و جبر
شرح و سالم و تسلیم و صدر و عروض و عرض و ناقص و ایهام و معما و مرصع یکجا بی بکجا بیکو
غواص بحر این رموزات قصاید چه شوی صد صدف بکر پرارگوهر شهوار اشعار انتخابیه
در بند و خوش معنی و پر صنعت و با رتبت و کم لفظ که شش فلک بوقلمون رنگ دیده
بنظر جلوه کند کاو گل بیتی بنگر که مجلس بود باعث تفریح و که از لاله شش رنگ مند
چه شود چمن بیابان فراق و دمی از دهن غنچه که عاشق سرو سهی قد و رعنائی سوی از طلعت
و ترکیب سر اسیمه و در هر نفسی طور رباعی کند تن و اله و شید النظر انتکیه مدافع و حیرت

رهبر نقشناسی و سر ا با شوی آشفته و مبهوت و فرو مانده و دهشت زده بیخود و سرمست
شاهین وار جارفته و فسکری و ملامت کش و دیوانه و سرگشته و سرشار و جدا گنج
و گویائی که صلاحیت سخنگوی سخن گوی سخن سنج و سخن فهم و فلک را در بلند آوازه را

## بند هشتم

و عرب و عجم را و جمیع شعرا را من و این لاف نه از راه
جهالت و کمالت نه فخر هست را آباء و اجداد و دویم مدعی فضل و تکلیم را که شهرت
و دانم که منم ابله دیده و سر و جاهل و ناقابل و حیرت زده و هیچکس پرکو و نفهمیده و
بیدانش و مجنون و نو آموخته و بیدل و دلسوخته و بوالهوس و پر نفس و دل
به بیابان گذاده و همراه ول افتاده و سرمست و خدمت شده و جام صبوح خورده
مایل و مجنون و بیش و فرنا و غم و عاشق و رسوا و سمند رفن و هر جائی و شیدا کرده ام
فخر از معرفت علم و نحو هم سبق اهل معانی و در فهم مدرسه بستان سلوک و رسیده هم بگلستان
حقیقت و نیم مرشد علم و علم و صدق و طبل و کمر و کمه و شهر آیه و کشتی و دل و خرقه و تاج
و کمند و زور و خنجر و ادیم و فقر و دشنه و پاتابه و پاپوش و پر تیش و نعلین کرده ام
بجهان فخر من هر و را زانها است بلند اوجی و پروا زمن از مرتبه علم و کمال است
با فخر من آنکه مداح علی ابن ابیطالبم و دایه مرا ناف بریده است بمهر علی شاه
نجف حیدر و زنده حی مهر لقا ساقی کوثر و جانانه است مرا قابله از مدح شه دین





خواجه قنبر و معلم بجز از مدح علی یاد نداده است مرا هیچ کتابی که بود باعث آزادی
من از صف محشر و بطغرای حیات من دلخسته نوشته است باب نجف و قضیه کتاب تقدیر
که مداح امیر عرب و مدح سراینده شاه نجف و بلبل بستان علی و طوطی
خوش خوان و صبی و شاعر و صرف و غزل خوان سخنور سرو دم کز بابم و فخر کلاه ضرب
قیصر و تاج سر فغفور لباس تن اسکندر و چتر گل خاقان قبل حقیقه وار و بحرم صد از پا
شاه قاآن و وارث اسباب سلیمان تمام زیب ده تخت کیان شاه فلک قدر
ملک مدار هما و غضنفر فر و دریا دل سلطان جهان خسرو اعظم شه منصور و مظفر کرم
آوازه عدل و کرم و شاهی و جاهش ز زبان قلم من بجهان آمد و از بهر بقا دولت
عمرش مدد بحضرت جبار برآرند کف صدق فقیر و فقرا و ضعفا و شعرا و فضلا و علما
و فقها و زمره خلاص برآرند دعای کف حاجات و بدل مطلب آمین دعا را

## غزل من کلام مدهوش علیه الرحمه فی مدح مولانا علی ابن ابیطالب

اگر شیر یزدان نگهبان نمی شد — بگس ثابت و ذات یزدان نمی شد
ز خلقت خدا از علی بود مقصد — وگرنه رکن خلق امکان نمی شد
منیر دار گر جلوه نور جمالش — رخ مهر رخشنده رخشان نمی شد
ز تعلیم آن عالم علم بار نبی — اگر پیک باری سخندان نمی شد

اگر جسم جبریل جان مجسم | ز نعل روان بخش جانان نمی شد
بعبدی و ربی ز جرم نخستین | امین خداوند رحمن نمی شد
ز انفاس او مریم پاکدامن | بروح الامین آبستن جان نمی شد
سجودی بر آدم نکردن خدا را | بتقصیر ابلیس برهان نمی شد
نبودی اگر نور او بوالبشر را | بتقصیر خود راندهٔ شیطان نمی شد
تامل ز اقرار بر وی ولایت | اگر نوح را جرم و عصیان نمی شد
ز رای تامل بر او بحر امین | ز باد و بلا خیز طوفان نمی شد
دلیل خلیل ار نبودی بر او را | فروزنده آذر گلستان نمی شد
روان امر او گر نبودی بموری | روان امر و نهی سلیمان نمی شد
رخ یوسف از نور او بود نیکو | وگرنه زلیخایش خواهان نمی شد
بر او بند گر نمیداشت یوسف | خود آزاده از بند زندان نمی شد
در بند گر داشت یوسف از آن شه | بگوشش از بند در مصر سلطان نمی شد
نمیشد صفات خدا آشکارا | اگر آشکار از نهان نمی شد
نمی گشت گسترده این خوان نعمت | بدنیا گر آن شاه مهمان نمی شد
ز مولود او گر نمی یافت حرمت | حرم قبلهٔ اهل ایمان نمی شد

نبی را



نبی را نبودی اگر شاهد آن شه | ثبوت نبوت بقرآن نمی شد
بدیوان اعمال با مهر و کینش | اگر باعث نار و نیران نمی شد
خدا را جهان و جحیمی نبودی | عمل سنج را خلق میزان نمی شد
نمیداشت منکر اگر در ولایت | خدا را اگر روز دیوان نمی شد
نبود اگر مهرش اکسیر کامل | تهی قابل باغ رضوان نمی شد
خدا را اگر خاطر جمع مدهوش | از این راز چون مو پریشان نمی شد
دلیرانه میکرد او غوص بحری | که اصلاش پیدا و پایان نمی شد

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب فی ۲۳ شهر جمادی الثانیه من شهور سنه هزار و سیصد و هفده من الهجرة النبویه حرره العبد الذلیل الحقیر ... قراجه داغی الاصل تبریزی المسکن در عهد سلطنت سلطان السلاطین جهان دارا تاج و تخت کیان خسرو جم حشم فریدون ... السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان بن الخاقان خسرو گردون ... مظفرالدین ... خلد الله ملکه و سلطانه الی آخر الزمان

تمت

